

بحث: موافقت التزامی

۱. بحثی در کلمات اصولیون مطرح است که در پاسخ به این سوال است که «کسی که قطع دارد که حکمی از جانب خدا وارد شده است، آیا فقط باید مطابق آن عمل کند و یا لازم است علاوه بر عمل، در ضمیر خود هم به آن ملتزم باشد؟»
۲. اصل اینکه مراد از موافقت التزامی چیست مبهم و محل بحث است و همین ابهام بحث را می‌تواند به آشفتگی دچار کنند.

مرحوم ایروانی احتمالاتی را در این مورد مطرح کرده است:

«لا أعلم ما المراد من الموافقة الالتزامية؟ أ هو العلم والإذعان بالأحكام الشرعية فكان إيجابها عبارة أخرى عن إيجاب معرفة الأحكام وتحصيل العلم بها، أم هو التصديق بحقية أحكام الشرع والإذعان بأنها من قبل الله تعالى، أم هو البناء والعزم على امتثال الأحكام بالإتيان بالواجبات وترك المحرمات، أم هو الإتيان بالواجبات لرغبة إلهيها وحباً لها وترك المحرمات لرغبة عنها وبغضا لها، أم هو الإتيان بالواجبات لوجوبه وترك المحرمات لحرمة، أم هو الالتزام وعقد القلب بوجوب الواجبات وحرمة المحرمات؟

و كل ما عدا الأخير ينبغي القطع بعدم إرادتهم له. و الأخير لا معنى محصل له»^۱

توضیح:

- ۱- احتمال اول: واجب است احکام شرعی را بشناسیم
- ۲- احتمال دوم: واجب است باور داشته باشیم که احکام شرعی از ناحیه خداست
- ۳- احتمال سوم: واجب است بنا داشته باشیم که احکام شرع را عمل کنیم
- ۴- احتمال چهارم: واجب است واجبات شرع را در حالیکه آنها را دوست داریم انجام دهیم و محرمات را در حالیکه از آنها تنفر داریم ترک کنیم
- ۵- احتمال پنجم: واجب است واجبات را به خاطر واجب بودن انجام دهیم و محرمات را به خاطر حرام بودن ترک کنیم [همان قصد وجه]
- ۶- احتمال ششم: واجب است واجبات را واجب بدانیم و محرمات را حرام بدانیم.
۳. مرحوم خویی درباره احتمال دوم می‌نویسد، این نوع التزام از لوازم تصدیق نبوت است و درباره احتمال پنجم می‌فرماید که در مباحث تعبدی و توصلی، عدم وجوب قصد وجه را بحث کرده‌ایم^۲

۱. الاصول فی علم الاصول، ج ۲، ص ۲۲۴

۲. ن ک: الهدایة فی الاصول، ج ۳، ص ۶۴



۴. مرحوم خوئی احتمال هفتمی را هم مطرح می‌کند و آن را رد می‌کند:

«و إن كان مراده أن شخص الحكم المجعول في الواقع يجب الالتزام به، فهو ممّا لا يمكن مع الجهل به، و ما هو ممكن هو الالتزام بأحد الطرفين فيما دار أمره بين الوجوب و الحرمة - مثلاً - إمّا بالوجوب بالخصوص أو الحرمة كذلك، إلّا أنّه من التشريع المحرّم و إدخال لما لا يعلم أنّه من الدين في الدين.»^۱

توضیح:

۱. [احتمال هفتم]: نسبت به آنچه خدا جعل کرده است (اگرچه آن را نمی‌شناسیم) ملتزم باشیم
۲. این در صورتی ممکن است که علم اجمالی داشته باشیم و بخواهیم یک طرف معین را ملتزم شویم
۳. ولی چنین التزامی حرام است چرا که تشریح است

ما می‌گوییم:

۱. به نظر ما بحث همان است که در کلمات مرحوم ایروانی به عنوان احتمال سوم مطرح شد.
۲. برای تبیین موضوع لازم است به مقدماتی توجه کنیم که:
اولاً: این بحث، هیچ ربطی به بحث ایمان به خدا و رسالت و صداقت پیامبر (ص) و کمال دین اسلام ندارد. چرا که ممکن است کسی یقین داشته باشد که «حکم الهی عبارت است از حرمت خمر» ولی خود را ملزم نمی‌داند که به آن عمل کند. یعنی علی‌رغم اینکه یقین دارد این حکم، از طرف خدا وارد شده است ولی نمی‌خواهد و خود را ملتزم نمی‌کند که به آن پایبند باشد.

۱. با توجه به این نکته روشن است که اصلاً مراد از این بحث، آن نیست که فرد در حالیکه یقین به حرمت خمر دارد، ملتزم به حرمت خمر نیست (به این معنی که قبول ندارد که خمر حرام است) چرا که چنین صورتی برای یک فرد مسلمان قابل تصویر نیست. بلکه مراد آن است که فرد یقین دارد که خمر حرام است ولی ملتزم نیست که به آن عمل کند.

۲. و به همین جهت این بحث ربطی به وجوب تصدیق پیامبر (ص) که یک بحث اعتقادی است ندارد، و ممکن است کسی پیامبر (ص) را در تمام گفته‌هایش تصدیق کند ولی نخواهد به حرف او گوش کند (و می‌خواهد مثلاً عصیان کند)

۳. و با توجه به آنچه گفتیم به نظر سخن مرحوم مروج در منتهی الدراية قابل پذیرش نیست
«و كيف كان لا يرتبط هذا البحث بوجوب تصديق النبي صلى الله عليه وآله وسلم فيما أتى به من ربه جل و علا من التكاليف، لأن معناه كون أحكامه صلى الله عليه وآله من قبله عزّ و

۱. الهداية في الاصول، ج ۳، ص ۶۵



جل كما هو مقتضى قوله تبارك و تعالی: «و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى یوحى» و بعد الالتزام بهذا المعنى يقع البحث فى أن وجوب الصلاة مثلاً الذى أتى به النبى الأعظم علیه أفضل الصلوات و قطعنا بأنه من قبل الله عزّ و جل «هل يقتضى عقلاً وجوب إطاعته قلباً» كما يقتضى لزوم امتثاله عملاً أم لا؟^۱

چرا که اگر کسی یقین دارد که وجوب صلاة را پیامبر (ص) آورده است و پیامبر (ص) را هم یقیناً صادق و کامل می‌داند، لاجرم قلباً از این سخن تبعیت می‌کند (یعنی آن را حکم خدا می‌داند) و امکان ندارد که قلباً این حکم را حکم خدا نداند. بلکه آنچه محل بحث است آن است که فرد در حالیکه یقین دارد این حکم خداست و طبعاً می‌داند که به حکم عقل باید از آن اطاعت کند، ولی نمی‌خواهد به این حکم عمل کند.

و آنچه قابل تصویر است آن است که همین فرد، علیرغم اینکه می‌داند این حکم را خدا دستور داده است ولی قلباً بنای بر عمل به آن حکم ندارد.

به عبارت دیگر: وقتی می‌دانیم خدا خمر را حرام کرده است، عقل حکم می‌کند که باید آن حکم را اطاعت کنیم و این قابل خدشه نیست. پس آنچه محل بحث است آن است که در حالیکه عقل حکم می‌کند که باید آن را اطاعت کنیم، آیا باید ملتزم شویم که به حکم عقل تن می‌دهیم.



^۱. منتهی الدراية، ج ۴، ص ۱۲۸ (پاورقی)